

از فلسفه در مسیحیت تا «نفس پدریت»

از تعریف فلسفه و تاریخ تحول آن و معرفی مکتهای فلسفی متقدم یعنی یونان باستان آغاز کند تا زمینه برای ورود به موضوع اصلی فراهم آید. به همین دلیل بخش اول کتاب با عنوان «پیشینه فلسفی» به تعریف و تبیین فلسفه از آغاز تا سقراط و افلاطون (مخصوصاً مفهوم «مُثل») ارسطو، اپیکور، رواقیان، افلاطونیان دوره مسیحیت، فیلون و فلسفه در «عهدباستان متأخر» یعنی قرنهای اول میلادی اختصاص دارد.

در بخش دوم که بخش اصلی کتاب است به مباحث زیر پرداخته شده است: مناقشات درباره فلسفه مسیحی، مفهومیهای یونانی و عبری خدا، دلایل وجود خدا، صفات خدا و توجیه آنها، «لوگوس» و روح القدس، وحدت ذات، خدا و انسان بودن همزمان مسیح، اتحاد دو طبیعت.

بخش سوم و آخر کتاب به معرفی فلسفه آگوستین اختصاص دارد که ضمن آن مباحثی همچون ایمان، شناخت، آزادی و نیکوکاری مطرح و بررسی شده‌اند. مؤلف در همه موارد کوشیده است که تا حد امکان همه وجوه مربوط به هر اندیشه و مفهوم را به گونه‌ای دقیق و مستند ارائه و بررسی کند، و در نهایت نشان دهد که سخن از «فلسفه در مسیحیت» یا «مسیحیت فلسفی» در قرنهای اول میلادی وجهی ندارد و فقط با پیدا شدن آگوستین و پیوستن او به کلیسا است که فلسفه در معنای واقعی کلمه با مسیحیت پیوند می‌خورد.

فلسفه از رشته‌های دشوار فهم معارف بشری است. مفاهیم و آرا و اصطلاحاتی در آن به کار می‌رود که به آسانی در ذهن جا نمی‌افتد و فهم مطالب و مباحث آن مستلزم آگاهیها و نیز آمادگیهای مقدماتی است.

زبان فلسفه یعنی زبان بیان مطالب و مباحث فلسفی دشوار است و کسی که به فلسفه می‌پردازد و درباره آن می‌نویسد

مسیحیت از زمانی که ظهور کرد و نُضح گرفت با چالشهای فکری آن روزگار روبه‌رو شد که مهم‌ترینشان فلسفه دیرپا و کهنسال یونان بود، که گاهی با آن آمیزش می‌یافت و زمانی از آن دور می‌شد.

عمر مسیحیت را به سه دوره عمده تقسیم می‌کنند: عصر باستان که از آغاز ظهور این دین تا اواسط قرن پنجم میلادی ادامه یافته است؛ دوره قرون وسطی که از سال ۴۵۳ م آغاز شده و تا قرن شانزدهم م/دهم ه. طول کشیده است؛ دوره جدید که با عصر نوزایی (رنسانس) و تحولات فکری و صنعتی و اجتماعی همراه بوده است. در این کتاب که در اصل به زبان انگلیسی تألیف شده همان دوره اول مورد نظر بوده است.

این دوره پنج قرن را «دوره شکل‌گیری چارچوب و ساختار اندیشه مسیحی» می‌دانند که ضمن آن «دو شاخه مهم علمی در اندیشه مسیحی شکل گرفته‌اند: «الهیات نقلی مسیحی» در جهت تبیین آموزه‌های مسیحی بر اساس انجیل، و «الهیات عقلی یا فلسفی مسیحی» به منظور تبیین عقلانی این آموزه‌ها که سخت متأثر از تضارب آرا و اندیشه‌های دینی و فلسفی مختلف بوده است.»

مؤلف در موضوعی که برای کتاب خود برگزیده است صاحب نظر و رأی است. نگاهی به آثاری که تألیف کرده است دامنه و عمق مطالعات و تحقیقات او را در تاریخ دینی و فلسفی قرنهای اول میلادی نشان می‌دهند، و از مطالعه کتاب حاضر برمی‌آید که در کار تحقیق از سعه صدر و آزادی مشرب و بی‌غرضی برخوردار است و بر موضوعی که مورد بررسی قرار داده است، اشرف و احاطه دارد.

اصل موضوع کتاب نشان دادن رابطه مسیحیت با فلسفه است، مخصوصاً اینکه آیا مسیحیت با فلسفی هم داشته است یا نه. به همین جهت مؤلف ناچار بوده است که - هر چند هم که به اجمال -



این دست از دو هزار نسخه فراتر نمی رود و تازه نیمی از آنها هم به فروش نمی رسد.

در واقع، وقتی که متن اصلی دشوار است مترجم یاباید از خیر ترجمه بگذرد و یا اولاً اصل کتاب را چند بار بخواند و زیر و رو کند، و ثانیاً ترجمه خود را چند بار بررسی کند تا به یک متن مفهوم برسد. البته گناه نفهمیدن از خود من بی سواد است، اما تصور نمی کنم که در این گناه تنها باشم.

در ترجمه فارسی فلسفه در مسیحیت باستان* برخی نکات به نظر می رسد که مورد توجه مترجم قرار نگرفته اند و ما برای آگاهی به ذکر برخی از نمونه های آنها می پردازیم.

یکی از بلاهایی که تحت تأثیر ترجمه گریبان زبان فارسی را گرفته است جان دادن به عناصر (فاعلهای) بی جان است، مثل: «کتاب فلسفه در مسیحیت باستان... به بررسی فلسفه مسیحیت... می پردازد.» (ص ۱۰). در این موارد فراموش می شود که پرداختن به چیزی فعلی است که مخصوص انسان است نه حتی جانوران تا چه رسد به موجودات بی جان؛ یا «کتابی که پیش روی شماست در صدد است تا» (ص ۱۴)، و می دانیم که کتاب نمی تواند در صدد باشد؛ و یا «این امر توضیح نمی دهد که...» (ص ۱۰۴) و «اناجیل تلاش می کنند تا» حوادث... را یاد آوری کنند» (ص ۱۵۴)؛ و «برهان از طریق توافق را [۹] می توان در آثار آگوستین یافت... اما این به شکلی ارائه شده که شخصی و عبادی است و تلاش نمی کند که برهانی قاطع فراهم کند.» (ص ۱۸۸)؛ و «در این جا یک تبیین تعمیم دهنده می گوید که...» (ص ۳۱۶).

به کار بردن ضمیر جاندار برای اسم بی جان هم از همین مقوله است؛ «علاوه بر این، اختلافاتی که در چندین رونوشت وجود دارد در اثر ناتوانی آنان در برابری با اصل است.» (ص ۱۹۳).

ناخواسته و اجباراً به دشوار نویسی می افتد، چنانکه در این کتاب مشهود است علی الخصوص که مؤلف بر زبان آلمانی هم تسلط دارد و چنان می نماید که اصلاً آلمانی زبانی است که بیشتر به انگلیسی می نویسد.

با توجه به این نکات ترجمه چنین کتابی هم دشوار است و مقتضی مقدماتی است که کمتر همه در یک نفر جمع می شوند: احاطه بر موضوع یعنی فلسفه دانی و آشنایی کامل با تاریخ مسیحیت و آرای مسیحی، تسلط بر زبان مبدأ و درک درست آن، تسلط بر زبان مقصد و ریزه کاریهای آن و شناختن مقوله های دستوری، تجربه کافی در کار ترجمه و چگونگی انتقال زبان مبدأ به زبان مقصد، شکیبایی و بردباری در کار و اجتناب از شتابزدگی و غرّه بودن، مطالعه دوباره و چند باره کتابی که می خواهیم ترجمه اش کنیم، و نیز مطالعه دوباره و چند باره ترجمه ای که صورت گرفته است و مقابله آن با متن اصلی، اجتناب از افتادن به دام تصورات و اندیشه ها و اصطلاحات بر ساخته و احیاناً مغرضانه... و از همه مهم تر توجه به خواننده و سطح سواد و میزان درک او.

در مورد این نکته آخر باید افزود که هرگز نباید تصور کنیم که خوانندگان کتابهایمان، همه، اهل فن و متخصص هستند، زیرا که در این صورت کلاه افراد خالی الذهن همچون من بنده در پس معرکه می ماند. بی دلیل نیست که در یک کشور هفتاد میلیون نفری که قریب دو میلیون نفر دانشجو دارد شمارگان (!) کتابهایی از

□ یک بلائی دیگری توجهی به جایگاه صفت و چگونگی به کار بردن آن است. مثلا در زبان فارسی کلمه «زیادی» اسمی است که معمولا بار منفی دارد. صفت آن «زیاد» است که اگر بایای نکره به کار رود معمولا همین معنی را به ذهن متبادر می کند، چنانکه: «در این فرآیند اندیشه های زیادی (یعنی بسیار اندیشه ها) به کفر و ارتداد متهم گشته اند» و افراد زیادی محکوم شده اند. (ص ۱۰). در این موارد اگر از صفات بسیار، بسا، چه بسیار، فراوان و مانند آنها در قبل یا بعد از اسم - استفاده شود عبارت به صورتی روان و بی ابهام درمی آید. نمونه دیگر: «از این معنای اساسی «تأیید» معانی بسیار زیادی گرفته می شود» (ص ۲۷۲).

□ حذف فعل و کلمات دیگر: «این سؤال مطرح شد که آیا خدایان، یا خدای واحد، موجودند؟» (ص ۱۹) که این عبارت چند صورت صحیح دارد و ذکرشان تکرار و توضیحات است: «این امر وظیفه انتخاب متونی را که می بایست حجت اصلی باشند بر آنان نهاد.» (ص ۱۶۰) که منظور «بر عهده آنان نهاد» است؛ (انجیل یوحنا... و غیره). اما تفسیر مجدد نیاز است. (ص ۲۱۴) که شاید می خواسته است بنویسد: «مورد نیاز است»، یا «ضرور است»: «کاملا محتمل است که اگرستین هیچ تناقضی بین ادامه دادن به مطالعه مکتب افلاطون به عنوان یک زیرساخت عقلانی برای ایمان و اطاعت مسیحی اش نمی دید.» (ص ۳۴۳) که مشخص نشده است که این «تناقص بین ادامه دادن... با چه چیز» وجود دارد.

□ این حذف و طرد گاهی به معشوش شدن جمله می انجامد: «بنابر این، درک ناپذیر بودن خدامشابهتی را با مفهوم رواقی «درک کامل یقینی یک واقعیت مُدرک» می رساند. پذیرش این که خدایان به این طرز نمی توان شناخت، مشکل نیست! مطمئن نیستم که واقعا اتخاذ می شد همین مفردی که من پیشنهاد کردم...» (ص ۲۱۰ و ۲۱۱) «کاربرد نماد آتش در مسیحیت بسیار غنی تر و پیچیده تر از آن است که در این کتاب بیان شود. کافی است به چند نکته که در آن این نماد سنت فلسفی منعکس می کند، اشاره کنیم.» (ص ۲۲۲): «اما فرض این مناقشه این است که دین و فلسفه می توانند تقابل شدید با هم داشته باشند. بسیار محتمل است که تلقی آگوستین این موضوع را به گونه دیگری بوده است.» (ص ۳۴۳).

□ و از اینجا به «ترکیبات غریب» می رسیم مثل: مفاهیم بذری (۹۶) خواندنی ترین فرد (۱۱۲)، نظریه استادانه جسمانی و روانی (۲۱۶)؛ نطق بسیار احساسی (۲۲۷)؛ صرف نبودن خیر (۲۲۹)؛ شیوه صرف ادبی شخصیت دار انگاری (۲۳۳)؛ مشکل می توان به این اطمینان داشت (۲۳۹)؛ الهیات وجهی گرا (۲۵۲)؛ خود متغیر (۲۸۷)؛ خود محدود سازی الهی (۲۸۹)؛ اناجیل همونوا (۲۹۲)؛ انجیل متای قدیس (۲۹۲)؛ نقضهای غیر استادانه (۳۰۷)؛ تبیین تمهیم دهنده (۳۱۶)؛ طبیعت واحدیها (۳۳۰)؛ نفس پدیریت (۳۴۱)؛ الگوی آرمانی همه پدریونها (۳۴۱)؛ مفهوم مضیق این کلمه (۳۵۱)؛ گناهی فجیع و کفار ناشدنی (۳۵۵)...

□ و بدیهی است که این آشفتگی به تکرار ناموجه هم بینجامد چنانکه در صفحه ۳۷۶، در دو سطر آخر هم «برای مثال رجوع کنید

به:» ذکر شده است و هم بلافاصله عبارت انگلیسی: For example که با وجود یکی، دیگری تکراری و زاید است.

□ در صفحه ۱۴۰ صحبت از «ثالثا» به میان می آید در حالی که «اولا» و «ثانیا» آن ذکر نشده است چنانکه در صفحه ۲۷۸ هم این فراموشکاری یا از قلم افتادگی در صفحه ۲۸۶ به صورت «درثانی» تکرار شده است، بگذریم از اینکه «درثانی» محاوره ای و عامیانه است و جایی در متن علمی فلسفی ندارد.

□ خطاهای خطاطی (!) چنانکه در این کتاب در همه جا روی «ها»ی آخر کلمه مثابه / به مثابه همزه گذاشته شده است غافل از اینکه «های» این کلمه ملفوظ است و همزه بدل حرف اضافه فقط اختصاص به «ها»ی غیر ملفوظ دارد.

□ به کارگیری کلمات فرنگی که معادل فارسی دارند یا باید برایشان برابر فارسی وضع شود: تغییرات دینامیکی (۲۲)، ارگانیزم لونه حتی ارگانیزم که گاهی به کار می رود / زنده (۲۲)، متافیزیکی (۲۱۴)، دینامیک (۲۸۷)، انرژی (۳۴۰)...

□ بی توجهی به صورت قدیمی و رایج اسامی مثلا میلئوس / زادگاه طاس [به جای میلط (۲۰)، و میلئوس به جای میلطی یعنی اهل میلط (۲۱ و ۲۳)؛ فیثاغوریان (۲۳) و مواضع متعدد دیگر) به جای فیثاغورسیان؛ تروی (۵۳) به جای تروئیا حتی تروآ که شهر تاریخی معروف است؛ ماسدون (۲۶۷) که منظور همان مقدونیه و مقدونی است؛ انجیل متای (۲۹۲) که تاکنون به نام «متی» و «ماتوی» می شناخته ایم؛ پاتریارک (۲۹۹ و ۳۰۶) که منظور همان «بطریق» چندین صدساله زبان فارسی و فرهنگ اسلامی است.

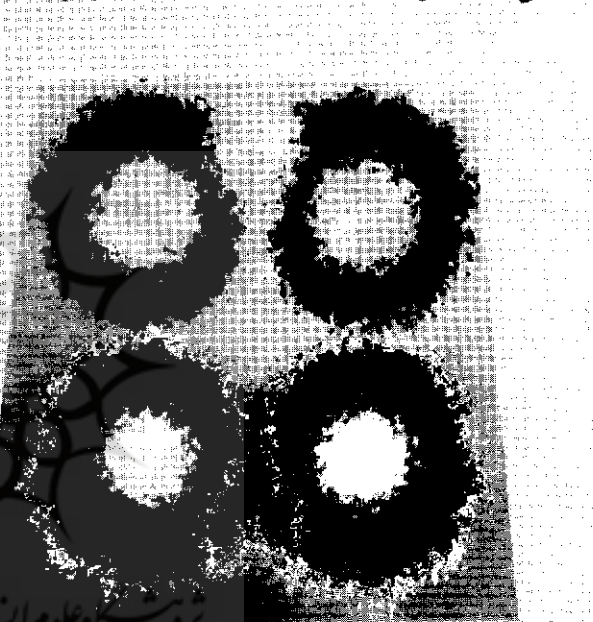
□ اصرار در ارائه صورت فرنگی اسامی و اصطلاحات و در عین حال فراموش کردن برخی از آنها مثل «الیوم تروی» (۲۵۶).

□ فراموش کردن توضیح و تبیین پاره ای از اسامی و اصطلاحات، مثل «اپوکریفایی» (۳۱۰)، «سور [!] و حد و جودی» (۳۷۲).

□ برگردان نادرست اسامی فرنگی به خط فارسی و تعبیرهای عجیب، چنانکه در: «ایرئوس»، که در حدود سال ۱۸۰ م اسقف جامعه مسیحیان یونانی زبان در لیون واقع در وادی ران گردید، به گنوسیه... پاسخ داد.» (۱۲۲)، هم وادی غلط است و هم ران. وادی یعنی مسیل و گذرگاه سیل که در اصل به معنای دره به کار رفته بوده است. و ران Rhone هم همان رُن (در دایره المعارف فارسی مصاحب: رون) رود معروف است که از سوئیس سرچشمه می گیرد و از جنوب شرقی فرانسه می گذرد و به مدیترانه می ریزد. بدیهی است که نه در فرانسه و نه در هیچ جای اروپا هیچ نوع «وادی» ای به معنای عربی کلمه وجود ندارد، و به عبارت ساده همان «دره رُن» منظور بوده است.

□ به کار بردن نادرست «پدر» و «پدران» در معنای کشیش و

کشیشان: «اهمیت او [ژوستین] در این است که او معلم مسیحی و یکی از پدران بنیانگذار بود.» (۱۳۵) و موارد متعدد دیگر به صورت «پدران کلیسا» (۱۴۷) و «پدران» (۳۲۵) و بسیار مواضع دیگر... بدیهی است که خود عبارت «پدران بنیان‌گذار» هم نامربوط است و هم نارسا. در زبانهای اروپایی به دلایل مختلف از جمله «تعمید» نوزادان که به دست کشیش یعنی روحانی مسیحی صورت می‌گیرد، این روحانی را مجازاً «پدر» می‌گویند، و ما داستان چگونگی ورود این کلمه را به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از راه کلمه پرتغالی «پادری» در گزارشی مفصل با عنوان «کتاب مقدس و پدر روحانی» باز نموده‌ایم و لذا در اینجا از تکرار درمی‌گذریم. همین اندازه می‌گوییم که در موقع ترجمه نباید دست‌پخت مولفان فرنگی را عیناً بلغور کنیم، بلکه باید معادل درست برای این گونه کلمات بیاوریم، به ویژه که از قرن‌ها پیش در فرهنگ اسلامی شناخته بوده‌اند و معادلهای درست و مناسب برایشان



وضع شده بوده است.

□ به کارگیری ناگاهانه عبارات و اصطلاحات نادرستی که در زبان روزنامه‌نگاری امروز رایج شده‌اند:

- ارتباط تنگاتنگ: «بسیاری از فیثاغوریان اِکذا، یعنی فیثاغورسی‌ها» ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با افلاطونیان داشتند» (۱۰۹).
- این در حالی است که (۱۴۹) که در سالهای اخیر باب شده است و سابقه و ریشه ندارد. می‌توان بسته به محل و موقع و محتوا، عبارتهای دیگر به جای آن به کار برد:
- در ادامه: «گریگوری نازیانزی با اطمینان می‌پرسید... او در ادامه خاطر نشان می‌سازد که...» (۲۱۳).

- طلب کردن/طلبیدن در معنای اقتضا کردن، ایجاب کردن...
«دو مطلب اساسی راه حل فلسفی نویسنده‌گان مسیحی را طلب می‌کرد: اثبات وجود خدا و مسئله سرشت او.» (۱۷۵). ناگفته نماند که در سراسر کتاب کلمه‌ای که باید «ماهیت» ترجمه می‌شد به

صورت «سرشت» درآمده است (همین صفحه، و نیز صفحه ۱۹۱ و...).

□ استعمال نادرست «را». در تعریف «را» گفته می‌شود که «علامت مفعول مطلق است» یعنی که لزوماً و منحصرأ با اسمی می‌آید که مفعول مطلق است و آوردن آن بعد از فعل «غلط مطلق». این قواعد از بدیهیات زبان و از اولین درسهای مکتب و مدرسه هستند. کسی که آنها را در نمی‌یابد یا مراعات نمی‌کند همان بهتر که دست به قلم نبرد تا جمله‌هایی از این قبیل هم ننویسد: «یعنی این که شریک واقعیت مثبت نیست بلکه یک امر منفی است و غیبت یک خیر است، را به کار می‌بردند. اما مسائل زیادی باقی می‌ماند که باید حل شود.» بگذاریم از ضبط علامت ویرگول یا کاما بعد از «است» و «زمان»‌های ناهمخوان افعال!

□ «که» بینوا. یکی از عاداتهای ناپسندی که گریبان نظم و اثر فارسی امروز را گرفته است حذف بی‌مورد و بی‌معنای «که» علامت وصل یا موصول و بیان و تعلیل است (فرهنگ فارسی معین، ذیل «که») که متأسفانه چندگاهی است که اغلب قلم به داستان ما آن را از قلم می‌اندازند، و اگر خیلی همت کنند یک علامت کاما یا ویرگول به جایش می‌گذارند بی آنکه بتوانند هیچ دلیل منطقی و علت شرعی و عرفی برای آن ارائه کنند. و حال آنکه همچنان که در جای دیگر هم نوشته‌ایم («قنات: ارمغان ایران به جهان»، نشر دانش، س ۹، ش ۵، مرداد و شهریور ۱۳۶۸، ص ۶۲ تا ۶۴) در سنت نوشتن ترس ندارد، آنچه باید هراس آور باشد غلط نوشتن و تقلید ناگاهانه از غلط نویسی دیگران است.

اکنون به چند نمونه از فلسفه در مسیحیت باستان نگاه کنیم: مسیحیان قبول دارند [الهام اصلی آنان زندگی و تعالیم عیسی مسیح است]؛ (۱۵۳)، «در حالی که اناجیل تلاش می‌کنند [احداث یک یا دو نسل قبل از نوشته شدن خود را یادآوری کنند... ادعا می‌شود] در حالی که عیسی به شاگردانش تعلیم می‌داد که...» (۱۵۴)؛ «اورد کتاب فیدون بین امور مادی و واقعیات معنوی فرقی می‌گذارد، و استدلال می‌کند [نفس انسان از نوع دوم است]» (۲۰۶). «او معتقد بود [این عبارت، که در واقع ابداع پولیناریس بوده از اتاناسیوس است] (۳۰۰). حال بیاییم و به جای علامت کروش - که داخل آن خالی است - حرف «که» را بگذاریم. آیا جمله‌ها روان‌تر، مفهوم‌تر، منطقی‌تر و «فارسی‌تر» نمی‌شوند؟

□ و بالاخره اینکه کتاب بایک «واژه‌نامه» دو صفحه‌ای و یک «نمایه» (اسامی) در پنج صفحه تمام می‌شود، اما دانسته نیست که چرا واژه‌نامه درهم ریخته و نامنظم است یعنی ترتیب الفبایی (نه فارسی و نه انگلیسی) ندارد!

پانویس:

* فلسفه در مسیحیت باستان، نوشته کریستوفر استید، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب/ تهران، مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدنها، ۱۳۸۰، ۴۲۰ ص، رفعی.